



مجموعه پرسش و پاسخ های دینی (۲۱)



سیر و حکم انبیاء و ائمه و اولاد علیهم السلام

بخش پاسخگویی مکتوب و رسانه

مرکز ملی پاسخگویی به سوالات دینی



سیره حکمرانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) مجموعه پرسش و پاسخ‌های دینی (۲۱)

بخش پاسخگویی مکتوب و رسانه
مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَمَفَاتِيحُهُ السُّؤَالُ، فَاسْأَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ
تُؤَجَّرُ أَرْبَعَةٌ، السَّائِلُ وَالْمَتَكَلِّمُ وَالْمُسْتَمِعُ وَالْمُحِبُّ لَهُمْ.



دانش همانند گنجینه‌هایی است که کلیدهای
آنها پرسش است. پس بپرسید- خداوند شما را رحمت کند-
که در این بین چهار تن اجر ببرند:
آنکه می‌پرسد و گوینده و شنونده و دوستدار ایشان.

تحف العقول عن آل الرسول عليهم السلام ، ج ۱، ص ۴۱



پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و شبهات
یکی از اساسی‌ترین وظایف حوزه‌های علمیه است.



سیره حکمرانی امیر المؤمنین (علیه السلام)

پژوهشگران
ناظران علمی
کارشناسان بخش مکتوب
مدیران علمی بخش مکتوب
چاپ اول
زمستان ۱۴۰۰



فهرست مطالب

مقدمه.....	۶
۱. چرا امام علی <small>علیه السلام</small> برای دفع خطر معاویه به او امتیاز نداد؟.....	۷
۲. تمجید امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> از حلفا.....	۱۷
۳. قضاوت شریح در حکومت امام علی <small>علیه السلام</small>	۳۰
۴. معیار انتخاب مسئولین.....	۳۷
۵. روش امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در تقسیم غنائم.....	۴۷



مقدمه

مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی، وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مفتخر است در طی سالیان متمادی با بهره‌گیری از کارشناسان متخصص و باتجربه و با رویکرد تخصصی در امر پاسخگویی، در رشته‌های قرآن و حدیث، کلام و اعتقادات، تاریخ، اخلاق، مشاوره و احکام شرعی، میلیون‌ها پرسش از سوی اقشار مختلف جامعه را پاسخ گفته است. بخش پاسخگویی مکتوب این مرکز، به‌عنوان باسابقه‌ترین بخش پاسخگویی، با رسالت «پاسخگویی مطلوب به سؤالات ویژه»، عهده‌دار تولید محتوای غنی و منطبق با اصول علمی تحقیق در عرصه پاسخ به سؤالات دینی می‌باشد، که محصولات متعددی در قالب کتاب و نرم‌افزار ارائه کرده است.

اثر حاضر بخشی از «مجموعه پرسش و پاسخ‌های دینی» است که هر بخش حاوی چند پرسش و پاسخ محدود، پیرامون یک موضوع معین می‌باشد. رویکرد بخش مکتوب در تدوین این مجموعه رعایت اختصار در تعداد سؤالات و ارائه پاسخ جامع و مستند می‌باشد.

ضمن قدردانی از کارشناسان محترم بخش مکتوب، از تمام کسانی که در انتشار این مجموعه نقش داشته‌اند، تشکر و قدردانی می‌شود.

مدیر بخش پاسخگویی مکتوب و رسانه

۱. چرا امام علی علیه السلام برای دفع خطر معاویه به او امتیاز نداد؟

پرسش:

چرا امام علی علیه السلام به افرادی مثل معاویه حکومت شام رو برای مدتی ندادند؟ در این صورت جنگ‌های صفین و به تبع آن نهروان رخ نمی‌داد و شاید کل مسیر زندگی همه مردم تا همین الان تغییر می‌کرد؟

پاسخ:

مقدمه:

با رویکرد درون دینی و به‌ویژه با توجه به مبانی اعتقادی شیعه، رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام به‌عنوان حجّت خدا و امام معصوم، معیار حق و باطل است و هر کاری از او سرزده، درست و مطابق با حق شمرده می‌شود؛ هرچند ما وجه آن را ندانیم و نتوانیم توضیحی برای آن بیابیم؛ اما از نگاه برون دینی، می‌توانیم رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام را به‌عنوان حاکمی زیرک و کاردان، بررسی کنیم و به تحلیل عملکرد ایشان بپردازیم و به این سؤال پاسخ دهیم که چرا آن حضرت دست‌کم برای مدتی کوتاه، با معاویه و امثال او مدارا نکرد؟!



پیشنهاد مغیره و ابن عباس:

در همان روزهای نخست بعد از مرگ عثمان که امام علیه السلام در تکاپوی انتخاب کارگزارانی برای ولایات مختلف بود، مغیره بن شعبه (که به تیزهوشی نامور بود و یکی از چهار تیزهوش دوران شناخته می‌شد) (۱) و ابن عباس (که پسرعموی امام و مورد اعتماد او بود) به آن حضرت پیشنهاد دادند که معاویه و عبدالله بن عامر (۲) و سایر عمال و حاکمان منصوب از سوی عثمان را به حال امارت خود بگذارد تا بیعت آن‌ها محقق و مسلم شود و مردم هم آرام شوند؛ و بعد که آنان بیعت کردند و از مردم نیز برای امام بیعت گرفتند، هرکدام را که خواست، به آسانی عزل خواهد کرد؛ اما امام نپذیرفت.

استدلال آنان درباره ابقای معاویه این بود که او جسور است و اهل شام هم مطیع او هستند. ابن عباس به امام می‌گفت: «معاویه و پیروان او اهل دنیا هستند. هر که دنیای آن‌ها را حفظ کند، مورد قبول و اطاعت آن‌ها واقع می‌شود از هیچ چیز باکی ندارند؛ هر که می‌خواهد بر سرکار باشد. ولی اگر آن‌ها را از دنیای خودشان برکنار کنی، [بر ضد تو بهانه‌جویی خواهند کرد و] خواهند گفت: علی بدون تشکیل شورا به

خلافت رسیده! علی هم عثمان را کشته (در کشتن او مداخله کرده). آن گاه دیگران را نیز بر ضدّ تو تحریک خواهند کرد. اهل شام و اهل عراق ضد تو خواهند شورید. من از این هم حذر دارم که طلحه و زبیر هم ضد تو قیام کنند. من [نیز مانند مغیره] عقبیده دارم که تو معاویه را به امارت خود باقی بگذاری تا بیعت کند. آن گاه قلع و قمع او را من بر عهده خواهم گرفت و او را از مقام خود برکنار خواهم کرد».

اما امیرالمؤمنین علیه السلام سخن آن دو را نپذیرفت و می فرمود: «من هرگز در دین خود، دورویی و مکر نمی کنم و پستی و دنائت را سرمایه خود قرار نمی دهم» و می فرمود: «هرگز معاویه را - و لو برای دو روز - به امارت خود باقی نخواهم گذاشت» و در پاسخ به احتمال شورش او می فرمود: «به خدا سوگند، جز شمشیر (جنگ) چیزی به او نخواهم داد». آن گاه شعری با این مضمون خواند که: مرگی که بدون عجز و ذلّت می رسد، ننگ نیست. (کنایه از این که از جنگیدن با معاویه و کشته شدن در این راه، باکی ندارم).

ابن عباس که خود را دلسوز امیرالمؤمنین علیه السلام می دانست، این تصمیم امام را خلاف رأی و سیاست و تدبیر دانست و ابقای معاویه را باهدف



گرفتن بیعت از او، نوعی «خدعه جنگی» شمرد و از امام خواست که تصمیم گرفتن درباره معاویه را به او واگذارد؛ اما امام علیه السلام فرمود: «من نمی‌توانم باکارها و خدعه تو یا معاویه موافقت کنم (من به این حیل‌ها تن نمی‌دهم)». البته امام پذیرفت که ابن عباس از سر دلسوزی این سخنان را می‌گوید؛ ولی از او خواست که مطیع باشد و ابن عباس پذیرفت که اطاعت کند. (برخلاف مغیره که به‌صف یاران عایشه پیوست).

امام حتی حکمرانی شام را به ابن عباس پیشنهاد داد ولی او نپذیرفت؛ با این استدلال که ممکن است معاویه به خون‌خواهی عثمان گردنم را بزند یا من را زندانی کند تا به این وسیله به شما فشار بیاورد. (۳)

بدین‌سان، امام علی علیه السلام پیشنهاد ابقای معاویه و مدارا با او را حتی برای مدتی کوتاه و برای دفع شورش احتمالی او، رد کرد. سپس سهل بن حنیف را متصدی حکومت شام کرد که البته او نیز به سبب ممانعت لشکریان شام، نتوانست وارد منطقه شود و به مدینه بازگشت. (۴)

تحلیل پاسخ امام:

امام علیه السلام در همین گفت‌وگو با ابن عباس، به تصریح، پیشنهاد «سیاست‌بازی» مغیره و ابن عباس را نیرنگی ناپسند شمرد و از عمل به آن خودداری کرد. از سخنان آن حضرت می‌توان دریافت که وی این روش را غیراخلاقی و ناهماهنگ با ارزش‌های دینی می‌دانست. «خدعه و به کار بردن فریب در جنگ» نیز گرچه جایز است؛ (۵) ولی در آن شرایط هنوز جنگی درنگرفته بود و از نظر امام علیه السلام فریب دادن معاویه و دیگر حکمرانان منصوب عثمان، با ابقای آنان بر حکمرانی، حيله جنگی حساب نمی‌شد.

برای درک درست رفتار امام علیه السلام با معاویه و امثال او، به چند نکته دیگر نیز باید توجه داشت.

نخست این‌که: معاویه در سال ۱۸ هجری به‌جای برادرش یزید قدرت را در شام به دست گرفته بود و در زمان آغاز خلافت امام علی علیه السلام هفده سال از حکمرانی‌اش در شام می‌گذشت. او در این دوران، از دشمنی با هواداران اهل بیت (همانند ابوذر) کوتاهی نکرده بود. در ماجرای شورش علیه عثمان، با تحریک عثمان از یک‌سو و یاری



نکردن او از سوی دیگر، نقشی مهم در برپایی این فتنه خانمان‌سوز در جهان اسلام داشت. بعد از کشته شدن عثمان نیز از بیعت با امام خودداری کرد. سوابق خانوادگی او (بنی‌امیه) نیز آشکار بود و به تعبیر امروزی، فردی «معلوم‌الحال» بود و سوابقش به‌گونه‌ای بود که ابقای او بر حکومت شام، وجهی نداشت. با این اوصاف، طبیعی بود که امام علیه‌السلام پیشنهاد کسانی را که خواستار ابقای او در حکومت شام بودند، نپذیرد.

نکته دوم این‌که: معاویه در دوران حکمرانی‌اش بر شام، چنان جلال و جبروتی برای خود دست‌وپا کرده بود که عمر او را «کسری العرب (پادشاه عرب)» خوانده بود! (۶) او در این سال‌ها اسلام را آن‌گونه که خود می‌پسندید، به مردم شام عرضه کرده بود. خود را از «اهلبیت پیامبر» و «کاتب وحی» و «خال المؤمنین» معرفی کرده بود و با تبلیغاتی که برای خود کرده بود، نفوذ فراوانی در میان مردم شام داشت. (۷) ابقای او از سوی امام علی علیه‌السلام می‌توانست به تشدید و تثبیت این وضعیت بینجامد و زمینه آگاهی افراد مستعد را به کلی از میان ببرد.

البته شاید - و فقط شاید - اگر امام حکمرانی معاویه و امثال او را تمديد می‌کرد، جنگ صفین و جمل در نمی‌گرفت. ولی در مقابل، چه رخ می‌داد؟

با توجه به توضیحاتی که گذشت، اگر معاویه از طرف امام منصوب می‌شد، بر مشروعیت او افزوده می‌شد و زیر بار امام هم نمی‌رفت و بدعت‌ها و انحرافات که او در دین پدید آورد، رنگ دینی به خود می‌گرفت. در آن صورت، آیندگان حق داشتند این سؤال را بپرسند که: «چرا امیر المؤمنین علیه السلام فردی مانند معاویه را به کار گماشت؟»

عبدالله بن عامر و دیگر منسوبان عثمان که در نقاط مختلف حکمرانی داشتند نیز کم‌وبیش، حال‌وروزی شبیه معاویه داشتند و ابقای آنان، به معنای تأیید دست‌اندازی‌های آنان به بیت‌المال و دیگر فسق و فجورهایی بود که از آنان سرزده بود.

پس اساساً می‌توان پرسش را این‌گونه مطرح کرد که: اگر امیر المؤمنین علی علیه السلام معاویه و امثال او را ابقا می‌کرد، چیزی از اسلام باقی می‌ماند؟ آیا در این صورت بازهم آن حضرت به‌عنوان الگوی آزادگان و



حقیقت‌جویان عالم مطرح می‌بود؟ آیا بازهم از آن حضرت با عنوان

«صدای عدالت انسانی» (۸) یاد می‌شد؟!

نتیجه:

خلاصه این‌که: «سوابق معاویه» و نیز «موقعیت سیاسی و اجتماعی او» در هنگام خلافت امام علی علیه السلام به‌گونه‌ای بود که امام صلاح ندانست حتی برای «دو روز» او را در مقام حکمرانی شام ابقا کند. ابقای او، به معنای تأیید رفتارهای غلط او بود و اگر امام علی علیه السلام تن به این کار می‌داد، دیگر «علی» نبود!

برای مطالعه بیشتر:

- مهدی پیشوایی، تاریخ اسلام از سقیفه تا کربلا، ص ۲۸۹ - ۲۹۸.

- رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲ (تاریخ خلفا)، ص ۲۷۶

- ۲۸۲.

کلمات کلیدی:

سیره سیاسی امام علی، کارگزاران امام علی، معاویه، سیاست ورزی و

سیاست‌بازی.

پی نوشت‌ها:

۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد جزری، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹ م، ج ۴، ص ۴۷۲.
۲. منظور عبدالله بن عامر بن کریم، پسرخاله عثمان است که از سوی عثمان حاکم بصره بود.
۳. ابن اثیر، عزالدین أبو الحسن علی بن محمد جزری، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر - دار بیروت، ۱۳۸۵/۱۹۶۵؛ ص ۱۹۸ - ۱۹۹. با استفاده از ترجمه الکامل به قلم ابوالقاسم حالت و عباس خلیل: کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، تهران؛ مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱ ش، ج ۹، ص ۳۲۸ - ۳۳۱.
۴. طبری، ابوجعفر، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م، ج ۳، ص ۴۴۲.
۵. حدیث «الحرب خدعه» که اشاره دارد بر جواز فریفتن دشمن در جنگ، بسیار مشهور است و در کتاب های فقهی نیز بایی به این موضوع اختصاص یافته است. برای نمونه، رک: شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش، ج ۶، ص ۱۶۲ - ۱۶۳ (کتاب الجهاد، باب ۷۶: الحرب خدعه)؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، قم، آل البیت، ۱۴۰۹ ق، ج ۱۵، ص ۱۳۳ - ۱۳۴ (کتاب الجهاد، باب ۵۳: جواز مخادعه اهل الحرب)
۶. محمد بن عبد البر، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، تحقیق علی محمد الجاوی، بیروت، دار الجیل، ط الأولى، ۱۹۹۲/۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۴۱۷.



۷. رک: جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲ (تاریخ خلفا)، قم، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش، ص ۳۹۳ - ۳۹۶.
۸. اشاره به کتابی مشهور از جرج جرداق، نویسنده مسیحی اهل لبنان با عنوان: «علی صوتُ العدالة الانسانیة».

۲. تمجید امیر المؤمنین علیه السلام از حلفا

پرسش:

سخنانی از امام علی علیه السلام در مدح خلیفه اول و دوم وجود دارد که با موضع‌گیری‌های دیگر امام و تفکر شیعه سازگار نیست، این‌ها چگونه توجیه می‌شود؟ مانند اینکه آن دو افراد صالحی بودند که به کتاب خدا عمل نمودند و سنت پیامبر را زنده کردند.^۱ یا درجایی دیگر تعبیر «خلفای راشدین» به‌کار برده‌اند. آیا اینکه آن دو سنت را زنده کردند و سیره خوبی داشتند، قابل‌پذیرش است؟

پاسخ:

مقدمه:

گفتار و رفتار شخصیت بزرگی مانند امیر المؤمنین علیه السلام را نمی‌توان با تک‌گزاره‌ها درک کرد. جامعیتی که در آن چنین شخصیت‌هایی هست، ایجاب می‌کند که مطالب منسوب به آنان را نقادانه بنگریم و مجموع

۱. «ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ اسْتَخْلَفُوا أَمْرَأَيْنِ مِنْهُمْ صَالِحِينَ عَمَلًا بِالْكِتَابِ وَأَحْسَنًا السِّيَرَةِ وَلَمْ يَتَعَدَّيَا السَّنَةَ ثُمَّ تَوَقَّاهُمَا اللَّهُ فَرَحَمَهُمَا اللَّهُ» (الغارات، ج ۱، ص ۲۱۰) «فَاخْتَارَ الْمُسْلِمُونَ بَعْدَهُ بَأْرَانَهُمْ رَجُلًا مِنْهُمْ فِقَارِبَ وَ سَدَّدَ حَسَبَ اسْتَطَاعَتِهِ عَلِيَّ ضَعْفَ وَ جَدًّا كَانَا فِيهِ. ثُمَّ وَلِيَهُمْ بَعْدَهُ وَالْأَقَامَ وَ اسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينَ بَجْرَانِهِ عَلِيَّ عَسْفَ وَ عَجَزَ كَانَا فِيهِ» (ابن ميثم، شرح نهج البلاغه، ص ۴۳۹)



رفتارها و کردارهای شان را در کنار هم بنهیم. درباره این دو عبارت و موارد مشابه نیز از به‌کارگیری چنین روشی ناگزیریم.

البته درباره تک‌تک این عبارات که یکی دو نمونه شبیه آن‌ها در منابع دیگر نیز آمده است، می‌توان از زوایای گوناگونی بحث کرد و اعتبار سندی و دلالت هر کدام را جداگانه بررسی کنیم.

برای نمونه، می‌توان اشکال کرد که روایت نخست (که بخشی از نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم مصر بوده)، مرسل است و از همین رو، اعتبار لازم را ندارد؛ زیرا ثقفی صاحب الغارات، آن را از سهل بن سعد نقل می‌کند. سهل در سال ۸۸ هجری درگذشته و ثقفی متوفای ۲۸۳ است؛ یعنی بیش از دویست سال بین آنان فاصله بوده و مطمئناً ثقفی نمی‌تواند بدون واسطه، از سهل نقل کند و با این حال، نام واسطه‌ها را نیاورده است. به‌علاوه، نامه امام به مردم مصر، در منابع دیگر نیز آمده ولی در برخی نقل‌ها، عبارت «ثمَّ توفَّاهما الله فرحمهما الله» نیست. (۱) همین تفاوت، این احتمال را تقویت می‌کند که عبارت مذکور از اضافات نسخه‌نویسان یا راویان بعدی باشد.



به کار بردن تعبیر «خلفای راشدین» نیز اگر درجایی به امام علی علیه السلام نسبت داده شده باشد، قابل قبول نیست؛ زیرا این تعبیر بعدها برای اشاره به پنج خلیفه (تا امام حسن) به کار رفته و اصلاً در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح نبوده است.

برخی از دیگر کلماتی هم که به امام منسوب شده و حاوی مدح یکی از خلفا شمرده شده، یا سخن آن حضرت نیست و یا درباره فرد دیگری غیر از خلفا است؛ مانند خطبه ۲۲۳ نهج البلاغه. (۲)

خلاصه، درباره هر یک از این موارد می‌توان به صورت جداگانه، اشکالاتی را مطرح کرد؛ چنان که مرحوم علامه امینی در مجلدات مختلف الغدير، به تفصیل به بررسی و نقد سندی و محتوایی این گونه روایات - که مضمونشان مدح خلفا توسط پیامبر یا امیرالمؤمنین علیه السلام است - پرداخته و می‌توان به آن جا مراجعه کرد.

بررسی دلالتی:

با این‌همه، فرض را بر این می‌گذاریم که عبارات مذکور، عیناً از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است؛ زیرا کتاب الغارات، جزو منابع کهن و معتبر تاریخی است و در مجموع، منبعی معتبر شناخته می‌شود. شرح



ابن میثم نیز گرچه به اعتبار کتاب غارات نیست، در مجموع، منبع شناخته‌شده‌ای است و عبارتی که در نقل کرده، در منابع دیگر نیز آمده است. (۳) در این صورت، از مباحث سندی صرف نظر می‌کنیم و به بررسی معنا و مدلول این عبارات می‌پردازیم. برای فهم منظور امام علیه السلام، چاره‌ای جز بررسی قرائن تاریخی و مقایسه این عبارات با دیگر کلمات و سخنان آن حضرت نداریم.

نکته شایان توجه این است که ظاهر این سخنان با دیگر مواضع امام درباره خلفا سازگار نیست. در این صورت، یا باید بگوییم آن حضرت تناقض‌گویی کرده (که باشخصیت امام سازگار نیست) و یا هرکدام مربوط به مقطعی خاص بوده و موضع امام عوض شده (که هیچ مؤیدی برای این احتمال وجود ندارد) و یا باید یکی از دو موضع را به نحوی توجیه کنیم. برای مثال، امام در خطبه شقشقیه، از خطاهای خلفا سخن گفته و از حق‌کشی‌های آنان گلایه کرده است. نیز در مواضع دیگری مانند احتجاج با اهل شورا. با این حساب، نمی‌توان مدح خلفا را بر معنای حقیقی آن حمل کرد و به‌ناچار باید این‌که یکی از این احتمالات را درباره آن پذیرفت:

۱ - تقیه: شاید آن حضرت در مقام تقیه این‌گونه سخن گفته باشد. این مطلب، هیچ بُعدی ندارد و نمونه‌های متعددی از تقیه در سیره اهل بیت علیهم‌السلام به چشم می‌خورد.

البته تقیه در این‌گونه موارد برای حفظ جان نیست؛ بلکه به این معنا است که امام رعایت حال عموم مسلمانان را می‌کند که به هر حال، به خلفای پیشین (ابوبکر و عمر) ارادت دارند و توقع دارند خلیفه حاضر نیز از آنان به نیکی یاد کند. به علاوه، زمینه اجتماعی برای بیان حقایق فراهم نیست و انتقاد صریح از خلفای پیشین، باعث دو دستگی مسلمانان و بروز تنش‌های اجتماعی می‌شود. سیاست امام در این زمینه، ادامه همان سیاستی است که امام بر اساس آن، با ابوبکر بیعت کرد و از تلاش برای احقاق حق خود چشم پوشید و هدفش حفظ اساس اسلام بود. آن حضرت در نامه‌ای هم که هنگام اعزام مالک اشتر به مصر برای مردم آن سامان نوشت، فرموده است:

«چون حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از جهان درگذشت، پس از او مسلمانان در رابطه با خلافت به نزاع برخاستند. به خدا قسم در قلبم نمی‌افتاد و بر خاطر من نمی‌گذشت که عرب پس از پیامبر، خلافت را از خاندانش



بیرون برند، یا آن را بعد از او از من دور دارند. چیزی مرا شگفت‌زده نکرد، مگر شتافتن مردم به جانب فلان که با او بیعت می‌کردند. از مداخله در کار دست نگاه داشتم تا آن‌که مشاهده نمودم گروهی از اسلام بازگشته و مردم را به نابود کردن دین محمد ﷺ دعوت می‌کنند، ترسیدم اگر به یاری اسلام و اهلس برنخیزم رخنه‌ای در دین بینم یا شاهد نابودی آن باشم...» (۴)

به‌علاوه، خطر دشمنان داخلی، همچنان باقی و چه بسا قوی‌تر بود؛ چنان‌که بر پا شدن جنگ جمل در همان آغاز خلافت امام و ادامه یافتن فتنه‌های داخلی در ماجرای صفین و نهروان، نشانه روشنی است از تلاش پردامنه منافقان و کینه‌توزان.

محبوبیت و مقبولیتی که ابوبکر و عمر در میان عموم مسلمانان داشتند، زمینه‌ای بود برای دشمنان امیرالمؤمنین ﷺ که برای تخریب ایشان، سعی می‌کردند مخالفت آن حضرت با آن دو نفر را برجسته کنند و از این طریق، موقعیت سیاسی و اجتماعی آن حضرت را تضعیف کنند. در چنین شرایطی، انتقاد امام از خلفای پیشین می‌توانست بهانه‌ای بزرگ به دست اینان بدهد و از این‌رو، سعی امام بر این بود که



حساسیت‌ها را برنینگیزد و اگر هم انتقادی می‌کرد (همانند آنچه در خطبه شقشقه فرمود)، بسیار نرم و غیرصریح بود. بعید نیست که حضرت در چنین فضایی، کلماتی هم گفته باشد تا این‌گونه تحرکات را خنثی سازد.

۲- احتمال دیگری که درباره برخی از این‌گونه تعابیر - و نه همه آن‌ها - وجود دارد، نسبی بودن آن‌ها است. آن حضرت در شرایطی به خلافت رسید که جامعه اسلامی در پی ماجرای کشته شدن عثمان، به شدت دوپاره شده بود؛ گروهی که عمدتاً بنی‌امیه و وابستگان سیاسی آنان بودند، عثمان را بر حق می‌دانستند. گروهی دیگر عثمان را جفاکار دانسته، کشته شدن او را نتیجه طبیعی کردار خودش می‌دانستند. گروهی نیز در ابتدا دشمن عثمان بودند، ولی بعد که امیر المؤمنین علیه السلام به خلافت رسید، ادعا کردند که عثمان توبه کرده بوده و نمی‌بایست کشته می‌شد و این را بهانه‌ای برای شورش بر ضد امام کردند؛ درحالی‌که کشته شدن عثمان، هیچ ربطی به آن حضرت نداشت. به‌رحال، شرایط به‌گونه‌ای بود که موقعیت سیاسی افراد، با توجه به موضع آنان درباره عثمان روشن می‌شد. امام هم با بیان مزیت‌های



نسبی دو خلیفه اول و سکوت درباره عثمان، می‌توانست موضع خود را در این باره تا حدی روشن کند.

۳ - احتمال دیگری که درباره برخی از عبارات به ظاهر مدح، وجود دارد این است که این سخنان را نه از روی حقیقت، بلکه از روی انتقاد و نوعی استهزاء بر زبان خود جاری نموده است؛ همان‌گونه که مثلاً برای طعنه به فرد ترسو، او را در شجاعت به شیر تشبیه می‌کنند! اگر کسی به تعریف و تمجید و ستایش مخالفان و رقیبان خود بپردازد، این احتمال جدی وجود دارد که هدف اصلی او طعنه و سرزنش است. این احتمال، درباره خطبه ۲۲۶ نهج البلاغه مطرح شده که اگر عبارات آن، از آن امام باشد و نه زنی به نام عاتکه، ممکن است از باب سرزنش باشد و نه مدح.

۴ - بیان واقع و رعایت انصاف: شرط عدالت و انصاف، این است که حتی در اظهار نظر درباره دشمن نیز خوبی‌های او گوشزد شود؛ کما این که رسول خدا ﷺ درباره ابوالعاص بن ربیع همین‌گونه سخن گفت. او داماد پیامبر بود و بعد از اسلام با این‌که هنوز مشرک بود، احترام رسول خدا را رعایت می‌کرد و وقتی مشرکان قریش از او خواستند زینب



دختر پیامبر را طلاق دهد، قبول نکرد و لذا پیامبر از او قدردانی کرد و او را به خاطر «حسن مصاهرت (رعایت آداب دامادی)» ستود. (۵) به نظر می‌رسد که برخی از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ابوبکر و عمر، در تمجید برخی از رفتارهای خاص بوده و در این صورت دلالت بر مدح کلی و تأیید آنان ندارد.

به نظر می‌رسد عبارتی که از شرح این میثم نقل شده، از این سنخ باشد؛ چه واقعاً از زبان امام صادر شده باشد و چه از فرد دیگری باشد و به آن حضرت منسوب شده باشد. عبارت چنین است:

فاختار المسلمون بعده بأرائهم رجلاً منهم فقارب و سدّد حسب استطاعته علی ضعف و جدّ کانا فیه. ثمّ ولیهم بعده والٍ فأقام و استقام حتّى ضرب الدینُ بجرانه علی عسف و عجز کانا فیه... (۶)

پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مسلمانان با نظر خود، مردی را برگزیدند که با همه ضعف و همتی که در وجودش بود، [به مردم] نزدیک شد و کارها را استوار کرد. پس از او، والی دیگری بر مردم حاکم شد که با استبداد و ناتوانی‌اش (۷) ایستاد و [امور جامعه را] بر پا داشت تا این که امر دین استقرار یافت.



در این عبارت، اگر مدحی باشد، یکی در تعبیر «سدد» برای خلیفه اول است که ممکن است اشاره به سرکوب مرتدّان و مدّعیان دروغین نبوت بعد از رحلت پیامبر (در دوران خلافت ابوبکر) باشد. این، یک واقعیت تاریخی است که امام از آن یاد کرده؛ هرچند امام به ضعف و ناتوانی ابوبکر نیز اشاره کرده است تا خطاهای او در این زمینه نیز از نظر پنهان نماند.

تعبیر دیگر «حتی ضرب الدین بجرانه» است که تعبیری کنایه است به این معنا که شتر دین، گردن خود را بر زمین زد؛ کنایه از گسترش قلمرو حکومت اسلامی در دوران خلافت عمر. البته ممکن است فتوحات زمان خلفا را مشروع ندانیم؛ ولی به هر حال، این ثمره را داشت که باعث افزایش تعداد مسلمانان و گسترش قلمرو اسلام شد و در نتیجه، دین اسلام از خطر نابودی و اضمحلال رها شد. البته امام به این نکته نیز اشاره می‌فرماید که عمر اداره این حرکت را نیز با استبداد و ناتوانی (یا با استبداد و خودپسندی) انجام داد و در اینجا نیز ضعف و قوت در کنار هم بیان شده است.



نکته شایان توجه درباره این عبارت، این است که ادامه آن، انتقادی صریح از عثمان است؛ ولی کسانی که می‌خواهند سخن منسوب به امام را فقط حمل بر مدح و تأیید خلفا کنند، از انتشار ادامه آن ابا دارند. در ادامه عبارت مذکور آمده است: «نفر سوم (عثمان) اختیاری از خود نداشت و خانواده و بستگانش بر او مسلط شدند و او را با هوا و هوس خود، هر جا می‌خواستند، می‌کشاندند؛ همان‌گونه که بچه شتری، شتر بزرگ‌تر را با مهاری که به بینی‌اش زده‌اند، به دنبال خود می‌کشاند!». با خواندن همه عبارت منسوب به امام، درمی‌یابیم که آن حضرت اولاً به نوعی مقایسه میان عثمان و دو خلیفه اول دست‌زده و عملکرد آن دو را به نسبت عثمان برتر دانسته و ثانیاً به ضعف‌ها و خطاهای آن دو نیز اشاره‌ای گذرا کرده است.

نتیجه:

عباراتی که ظاهرشان موهم مدح خلفا است، هم از نظر سندی قابل بررسی است و هم از نظر محتوایی؛ اما برفرض که نسبت این عبارات به امیر المؤمنین علیه السلام را بپذیریم، اگر با عبارات دیگر آن حضرت منافات



داشته باشد، باید حمل بر تقیبه شود. نیز ممکن است در مقام طعنه باشد و یا فقط اشاره به برخی محسنات خلفا باشد و نه تأیید کلی آنان. کلمات کلیدی:

مدح خلفا، سخنان امام علی، نظر علی (ع) درباره ابوبکر، نظر علی (ع) درباره عمر، مشروعیت خلفا. پی‌نوشت‌ها:

۱. مجلسی، بحارالانوار، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ مکرر، ج ۳۳، ص ۵۳۵.

۲. <https://www.islamquest.net/fa/archi ve/questi on/fa۱۴۰۲/۳/t npl /component /pri nt nœ /۸□>

۳. شایان گفتن است که عبارت منقول از شرح نهج‌البلاغه، در برخی منابع مانند دلائل النبوه بیهقی (تحقیق عبد المعطی قلجی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ط الأولى، ۱۴۰۵ ق/۱۹۸۵ م، ج ۷، ص ۲۲۳)، دارای صدری است که به هیچ‌عنوان قابل قبول نیست و دلالت بر این دارد که پیامبر خدا (ص) هیچ‌کس را به‌عنوان والی امت بعد از خود معرفی نفرمود و ما (صحابه) خودمان تصمیم گرفتیم ابوبکر را انتخاب کنیم! این تعبیر که هم با واقعیت‌های تاریخی ناسازگار است و هم با مبانی کلامی شیعه، باعث تردید در انتساب این سخنان به امیرالمؤمنین می‌شود. از این رو، درباره این گونه نقل‌ها باید دقت بیش‌تری به خرج داد.

۴. نهج‌البلاغه، نامه ۶۲، (ترجمه حسین انصاریان، ص ۷۱۹).



۵. محمد بن عبد البر، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ط الأولى، ۱۴۱۲/۱۹۹۲، ج ۴، ص ۱۷۰۲.
۶. ابن ابی الحدید، عبدالمجید، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲۰، ص ۲۱۸.
۷. در نقل ابن الحدید به جای «عسف و عجز کانا فیه» تعبیر «عسف و عجز فیه کانا فیه» آمده است. در این صورت، معنا تفاوت چندانی ندارد؛ یعنی «با استبداد و خودپسندی اش».



۳. قضاوت شریح در حکومت امام علی علیه السلام

پرسش:

چرا با وجود اینکه قاضی شریح سابقه‌ی خوبی در قضاوت نداشت، اما باز هم امام علی علیه السلام و بعداً هم مختار او را قاضی حکومتش قرار داد؟

پاسخ:

مقدمه:

ابتدا توجه داشته باشید که شریح در زمان مختار، قاضی نبود و بحث درباره چرایی انتخاب او، عمدتاً مربوط به دوران خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است. امیرالمؤمنین علیه السلام همانند هر انسان حکیم و خردمند دیگری، بر اساس مستندات و شواهد تصمیم می‌گرفت و در انتصاب افراد نیز به سوابق آنان می‌نگریست. از این رو، افرادی مانند زیاد بن عبید (ایبه) را به کار گماشت. اینان تا آن زمان، سابقه بدی نداشتند که باعث طرد آنان گردد. این که برخی از کارگزاران و گماشتگان آن حضرت بعدها منحرف شدند یا به خطا و تباهی گرایش

یافتند، ربطی به تصمیم امام در زمان خلافتش ندارد. شریح قاضی نیز از همین قسم بود.

به‌علاوه، این مطلب را جور دیگری نیز می‌توانیم ببینیم و بگوییم: امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ تأکید بسیاری بر اجرای عدالت داشت. پس همین‌که آن حضرت شریح را برای سمت حسّاس قضاوت تأیید کرد، نشان می‌دهد که او سابقه بدی نداشته است!

شرح حال شریح

نام کامل او «شریح بن حارث کنندی» و کنیه‌اش «ابو حارث» است. گرچه درباره صحابی بودن یا نبودن او اختلاف است؛ ولی قول برتر این است که او در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسلمان شد ولی توفیق دیدار آن حضرت نصیبش نشد و از این‌رو، او را جزو تابعین - و نه صحابه - شمرده‌اند. در زمان خلافت عمر به سبب توانایی‌هایی که از خود نشان داد، توجه خلیفه را جلب کرد و خلیفه هم که از به‌کارگیری بزرگان صحابه در مناصب ابا داشت، به امثال شریح نیاز داشت. بدین‌سان، شریح به سمت قضاوت در کوفه منصوب شد. وی این سمت را در زمان عثمان نیز داشت. او را فردی باهوش و زیرک و دارای عقل و



معرفت و متانت دانسته‌اند. (۱) گویا به سبب همین خصوصیات بوده که امیرالمؤمنین علیه السلام نیز او را در سمت قضا ابقا کرد. او تا آن زمان، سابقه بدی نداشت و همکاری او با خلفای پیشین نیز تا جایی که معاونت در ظلم شمرده نشود، ایرادی نیست؛ همان‌گونه که بزرگانی مانند سلمان و عمار و حذیفه نیز علاوه بر فتوحات، در برخی از مناصب حکومتی نیز با دستگاه خلافت همکاری داشتند.

بررسی لغزش‌های شریح

آنچه به‌عنوان لغزش یا گناه درباره شریح مطرح می‌شود، دو دسته است: مواردی که اثبات‌شده و مواردی که به‌عنوان اتهام درباره او مطرح می‌شود و اثبات نشده و یا خلافش اثبات‌شده است.

از جمله مواردی که اثبات‌شده، نقش منفی او در ماجرای هانی بن عروه است. او در دارالاماره با هانی ملاقات کرد و هانی برای رهایی از چنگ عبیدالله کمک می‌خواست؛ ولی وقتی شریح بر بالای دارالاماره ایستاد، به مردان قبیله مذحج که برای یاری هانی جمع شده بودند، گفت: «هانی زنده است و این‌که گفته‌اند کشته‌شده، دروغ است». سخنان او باعث اطمینان مردان مذحجیان و پراکنده شدنشان از جلوی دارالاماره

شد و زمینه را برای قتل هانی توسط عبیدالله فراهم کرد. (۲) وقوع این ماجرا در منابع تاریخی ثبت شده؛ ولی گویا همین نیز با اکراه بوده (۳) و شاید نمی دانست که این کار او جان هانی را به خطر می اندازد.

نمونه دیگر، خطای او در قضاوت در زمان امام علی علیه السلام است که البته باعث تبعید موقت او به منطقه‌ای یهودی‌نشین به نام «باتقیا» شد؛ اما او را عزل نفرمود و او در همان دوران خلافت امام دوباره به کار قضاوت برگشت (۴) و در زمان شهادت امام، قاضی کوفه بود. این نشان می‌دهد که خطای او در حدی نبوده که صلاحیت او را برای قضاوت، به‌طور کلی از بین ببرد.

در زمانی که اعتراضات علیه عثمان بالا گرفته بود، گروهی از صحابه و تابعین، در کوفه مردم را به یاری عثمان فراخواندند که شریح نیز یکی از آنان بود. (۵) اما حمایت از عثمان در آن شرایط، جرم نبود؛ کما این که خود امیر المؤمنین علیه السلام نیز با این که به عثمان انتقاد داشت و با راه و روش او به هیچ عنوان موافق نبود، با شورشیان مخالف عثمان نیز همراه نبود و تلاش می‌کرد ضمن حفظ جان عثمان، قائله ختم شود.



اما برخی از مطالبی که بر ضدّ شریح گفته می‌شود، اتهاماتی ثابت نشده‌اند و چه بسا نسبت ناروا بوده باشد؛ مانند شهادت دادن علیه حجر بن عدی. درباره شهادت او علیه حجر، نظر درست این است که زیاد که حاکم کوفه بود، به دروغ نام شریح را به‌عنوان یکی از شاهدان نوشت و شریح چنین شهادتی نداده بود. (۶) در واقع زیاد از اسم و رسم و اعتبار شریح سوء استفاده کرده بود.

یک نمونه مهمّ دیگر، فتوا دادن به قتل امام حسین علیه السلام است که اعتبار تاریخی ندارد و از مشهورات نادرست است. (۷)

همه این موارد برفرض صحّت، مربوط به سال‌های بعد است و ربطی به دوران خلافت امام ندارد و نمی‌توان آن‌ها را به عنوان سابقه بد برای شریح در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در نظر گرفت.

نکته پایانی این‌که شریح در زمان مختار، منصب قضاوت نداشت و قاضی کوفه در آن دوران کوتاه، عبدالله بن مالک طایبی بوده است. البته گفته شده که مختار ابتدا تصمیم داشت که او را به این سمت بگمارد؛ ولی وقتی اطرافیان‌ش خطاهای شریح را گوشزد کردند، مختار منصرف



شد. شریح نیز خود را به کسالت زد و نزد مختار حاضر نشد. حتی به نقلی، مختار مدتی نیز او را به منطقه‌ای یهودی‌نشین تبعید کرد. (۸)

نتیجه:

خلاصه این‌که مواردی که به‌عنوان لغزش و خطا به شریح نسبت داده می‌شود، اولاً همگی مربوط به دوران بعد از خلافت امام علی علیه السلام است و او تا آن زمان، سابقه بدی نداشت. ثانیاً، برخی از مواردی که علیه او مطرح شده، تهمتی بوده که در زمان خودش و یا در زمان‌های بعدی علیه او مطرح شده و صحت ندارد.

برای مطالعه بیشتر:

سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین علیه السلام، به قلم علی‌اکبر ذاکری، قم، انتشارات بوستان کتاب.

کلمات کلیدی:

سیره سیاسی امام علی، سیره حکومتی امام علی، کارگزاران امام علی، شریح قاضی، شخصیت‌های صدر اسلام.



پی‌نوشت‌ها:

۱. تعبیر ابن عبد البر درباره او چنین است: «كان ذا فطنة و ذكاء و معرفة و عقل و رصانه». محمد بن عبد البر، الاستيعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ط الأولى، ۱۴۱۲/۱۹۹۲، ج ۲، ص ۷۰۲.
۲. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک (تاریخ الطبری)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ط الثانیه، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م، ج ۵، ص ۳۶۸.
۳. در همان نقل طبری، از زبان شریح آمده است: «حمید بن بکر احمری (از محافظان مخصوص عبیدالله بن زیاد) با من بود ... به خدا سوگند اگر او نبود، چیزی را که هانی به من گفته بود (کمک خواهی) به یارانش می‌گفتم».
۴. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۴، ص ۲۹.
۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۴۱.
۶. رک: طبری، همان، ج ۵، ص ۲۷۰؛ یوسفی غروی، محمدهادی، وقعه الطف (بازسازی مقتل ابومخنف؛ کهن‌ترین روایت از واقعه کربلا)، ترجمه محمدصادق روحانی، قم، نشر طه، چاپ اول، ۱۳۹۷ هـ.ش، ص ۲۶۱ (فهرست اعلام و شرح حال آن‌ها، ش ۱۹۴).
۷. رک: قاضی طباطبائی، سید محمدعلی، تحقیق در اول اربعین سید الشهداء، تهران، طبع و نشر، ۱۳۶۸ ش، ص ۶۴.
۸. رک: رضوی اردکانی، سید ابو فاضل، قیام مختار، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، چاپ دهم، ۱۳۹۰ هـ.ش، ص ۳۲۴ - ۳۲۶.

۴. معیار انتخاب مسئولین

پرسش:

آیا امام علی علیه السلام از روی مصلحت به افراد ظالم یا کسانی که عدالت و لیاقت نداشتند، مسئولیتی داد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، چگونه باسیاست علوی سازگار است؟

پاسخ:

مقدمه:

بررسی دوره‌های متعدد حیات امام علی علیه السلام، نشان‌دهنده این واقعیت است که ایشان نه تنها در دستگاه حکومتی خود، افراد معاند را به کار نگماردند، بلکه از اشخاص غیر معتقد به اسلام، فاسق و دنیاطلب بهره نبردند. ایشان، پیوسته به کارگزاران خود توصیه می‌کردند که این‌گونه عمل کنند.

امام علی علیه السلام در فرازی از عهدنامه مالک اشتر می‌فرماید:

بدترین وزیران تو، وزیری است که وزیر بدکاران پیش از تو بوده است و شریک گناهان ایشان. مبادا که اینان همراز و همدم تو شوند، زیرا یاور گناهکاران و مددکار ستم‌پیشگان بوده‌اند.



طبق این بیانات، آن حضرت از بکارگیری کسانی که در خدمت حکومت‌های ظالم بودند هم نهی کرده‌اند.

این‌که امام علی علیه السلام از روی مصلحت به «افراد ظالم» یا «کسانی که عدالت و لیاقت نداشتند»، مسئولیت داد، درست نیست و این سخن از زبان کسانی خارج می‌شود که شناخت کافی از تاریخ اسلام و سیره آن حضرت ندارند. مبنای اصلی امام در انتخاب کارگزاران، لیاقت و شایستگی و دین داری بوده است؛ همان‌گونه که به مالک اشتر نیز در عهدنامه معروف، توصیه فرمود که: «در انتخاب کارگزارانت بیندیش و آنان را پس از آزمایش، به کار بگمار... کارگزارانت را از میان مردمی باتجربه و باحیا و از خاندان‌های پاکیزه و با تقوی که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند، انتخاب کن». (۱)

با این حال، در میان کارگزاران حکومت علوی بانام‌هایی روبه‌رو هستیم

که تاریخ از آنان به نیکی یاد نکرده است. چرا؟

برای یافتن پاسخ، به بررسی چند نمونه می‌پردازیم:

اشعث بن قیس، زیاد بن ابیه و ابوموسی اشعری.



اشعث بن قیس:

اشعث بن قیس در زمان عثمان به حکمرانی آذربایجان منصوب شده بود و در آغاز خلافت امام علی علیه السلام واجد این سمت بود؛ اما علی رغم وسوسه اولیه برای تملک اموال عمومی و پیوستن به معاویه، (۲) سرانجام به کوفه نزد امام آمد و با آن حضرت بیعت کرد. (۳) تا این جا، اشعث سابقه بدی که مانع همکاری امام با او شود، نداشت و با این حال، امام مسئولیت دیگری به او نداد تا این که در صفین، به عنوان فرمانده بخشی از سپاه (نیروهای یمنی) حضور یافت. (۴)

باید توجه داشت که انتخاب فرمانده در جنگ‌های آن زمان، تابع شرایط اجتماعی خاص آن دوران بوده است. افراد یک قبیله باهم و تحت یک پرچم شرکت می‌کردند و فرماندهی آنان نیز با یکی از بزرگان یا افراد سرشناس همان قبیله یا طایفه بود؛ بنابراین، فرماندهی اشعث در صفین، ناشی از جایگاه خاص او در میان قوم و قبیله‌اش بود؛ چنان که وقتی امام می‌خواست او را عزل کند، با مخالفت اطرافیان روبه‌رو شد. به علاوه، او از یک سو فردی بانفوذ در میان قبایل یمنی بود و از سوی دیگر معاویه در صدد جذب او به سپاه خویش برآمده



بود (۵) و اگر اشعث به دعوت معاویه پاسخ مثبت می‌داد، آسیب بزرگی به یاران امام وارد می‌شد و به کار گرفتن او از سوی امام، این توطئه معاویه را بی‌اثر کرد.

زیاد بن عبید:

نمونه دیگر، زیاد بن عبید (معروف به زیاد بن ابیه) است. هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت رسید، زیاد با ایشان بیعت کرد و جزو یاران آن حضرت شمرده می‌شد. در سابقه او هم نکته‌ای نبود که به حسب ظاهر بتوان بر او خرده گرفت. به علاوه، او مردی بسیار باهوش و کار بلد شمرده می‌شد و مطیع امام بود. پس دلیلی نداشت امام حکومت خود را از نیرویی چون او محروم سازد. زیاد در مأموریتی که از طرف امام به او واگذار شد، به فارس رفت و پس از توفیقی که در این مأموریت به دست آورد، از طرف ایشان حاکم استخر شد. در صفین نیز در صف یاران امام علی علیه السلام بود. معاویه برای او امان نامه فرستاد و او را به سوی خود دعوت کرد؛ ولی او نه تنها دعوت معاویه را نپذیرفت، بلکه با تعابیری صریح از امام دفاع کرد. (۶) به علاوه، به قول برخی از پژوهشگران، امام در آن شرایط «خیر

الموجودین» را انتخاب کرد و امام کسی بهتر از امثال زیاد سراغ نداشت و در دوران خلافت امام نیز هیچ خلافتی از او گزارش نشده است. (۷) آنچه از جنایات زیاد و دشمنی او با هواداران امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده‌اید، همگی مربوط به دوران بعد از شهادت امام و به خلافت رسیدن معاویه پس از صلح با امام حسن علیه السلام است که معاویه زیاد را برادر خود خواند و به کار گماشت و زیاد نیز سخاوتمندانه، آخرت خود را به دنیایی که معاویه پیشکش او کرده بود، فروخت!

ابوموسی اشعری نیز در اواخر حکومت عثمان، به درخواست مردم کوفه حکمران آن جا شده بود. (۸) امام فرد دیگری را به‌عنوان جانشین ابوموسی برگزید؛ ولی چون ابوموسی مورد تأیید مردم کوفه بود، به مدینه بازگشت و امام نیز در بدو امر پذیرفت؛ (۹) ولی بعد که در ماجرای جنگ جمل، از یاری امام کوتاهی کرد و از اعزام نیروی کمکی سرباز زد، امام او را عزل کرد و پس از آن، مسئولیتی نداشت. انتخاب او به‌عنوان نماینده مردم عراق در ماجرای حکمیت نیز برخلاف نظر امام و در پی اصرار یمنی‌های سپاه امام بود؛ (۱۰) زیرا ابوموسی یمنی



بود و یمنی‌ها در ترکیب سپاه امام، اکثریت را داشتند و متأسفانه انگیزه‌های قبیلگی و تعصب طایفه‌ای بر آنان چیره بود. با توجه به این نمونه‌ها، چند نکته را می‌توان برشمرد:

نخست این‌که: امام مأمور به باطن نبود و امور را بر اساس ظاهر افراد تدبیر می‌کرد و از این‌رو، با حضور کسانی چون ابن ملجم نیز در سپاه خود، مخالفت نمی‌کرد؛ زیرا این افراد تا آن زمان سابقه بدی نداشتند و اصل بر برائت افراد است مگر آن‌که خلافش ثابت شود.

ممکن است کسی بر اساس باورهای شیعه در باب علم امام بگوید: چرا امام به علم غیب عمل نمی‌کرد؟ پاسخ این است که علم غیب مبتنی بر اراده الهی است و فقط در موارد خاصی که مصلحت باشد به کار گرفته می‌شود و نه در امور عادی. اگر قرار بود امام به علم غیب عمل کند، خیلی افراد را باید طرد می‌کرد؛ درحالی‌که چنین چیزی نه به لحاظ کلامی و اعتقادی قابل قبول است و نه به لحاظ اجتماعی و سیاسی.

نکته دوم این‌که: «مصلحت» دایره گسترده‌ای دارد و مصلحت سنجی همه‌جا مذموم نیست. امیرالمؤمنین ع و علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، ولی بعد



از ماجرای سقیفه، برای حفظ اسلام، مصلحت را در سکوت دید. امام حسن، بر حق بود؛ ولی مصلحت اسلام و مسلمین را در ترک جنگ با معاویه دید. پس رعایت مصلحت، همه جا بد نیست؛ از جمله در به‌کارگیری افراد و سپردن برخی مسئولیت‌ها به آنان؛ به‌ویژه آن‌که همیشه افراد سالم و متدین، توانایی مدیریت ندارند و دین‌داری به‌تنهایی، برای انجام مسئولیت‌ها کفایت نمی‌کند و این، رهبر جامعه اسلامی را محدود می‌کند و باعث می‌شود گزینه‌های کم‌تری برای به‌کارگماشتن افراد، در اختیار داشته باشد. به تعبیر دیگر، ممکن است افرادی که واجد همه ویژگی‌های لازم هستند، در دسترس او نباشد. بله امام ابقای معاویه در حکومت شام را حتی برای یک روز نیز به مصلحت نمی‌دانست. با استفاده از موارد مصلحت‌سنجی و عدم توجه به برخی مصلحت‌سنجی‌ها در سیره امام علی علیه السلام شاید بتوان معیار درست را این‌گونه توصیف کرد که اگر مصلحت پیشنهادی باعث لطمه به اصل دین و نظام اسلامی شود، امام زیر بار آن نمی‌رفت. برای نمونه، «سوابق معاویه» و نیز «موقعیت سیاسی و اجتماعی او» در هنگام



خلافت امام علی علیه السلام به گونه‌ای بود که امام صلاح ندانست حتی برای مدتی کوتاه، او را در مقام حکمرانی شام ابقا کند.

نتیجه:

خلاصه این‌که: چه بسا امام علی علیه السلام در مقام انتخاب کارگزاران، به سبب برخی مصالح، تن به گزینه‌های مرجوح داده باشد؛ ولی آن موارد چنین نبوده که بگوییم: «به افراد ظالم یا کسانی که عدالت و لیاقت نداشتند، مسئولیت می‌داد». آن حضرت افرادی را که سابقه ظلم داشتند، به کار نمی‌گرفت و بعد از انتخاب هم اگر ستمی از کارگزارانش سر می‌زد، سخت‌گیرانه با آنان برخورد می‌کرد؛ اما به نظر می‌رسد در برخی موارد، بنا به مصالحی افرادی را به کار گذاشت که لیاقت کم‌تری داشتند. به علاوه، وضعیت افرادی که تاریخ از آنان به نیکی یاد نکرده و باین‌حال، نامشان در شمار کارگزاران امام علی علیه السلام ثبت شده، در آغاز خلافت امام علی علیه السلام، تیره نبود تا امام آنان را طرد کند.

برای مطالعه بیشتر:

- مهدی پیشوایی، تاریخ اسلام از سقیفه تا کربلا، ص ۲۸۹ - ۲۹۸.



- رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲ (تاریخ خلفاء)، ص ۲۷۶ - ۲۸۲.

کلمات کلیدی:

سیره سیاسی امام علی، کارگزاران امام علی، مصلحت در سیره امام علی، زیاد بن ابیه، اشعث بن قیس، ابوموسی اشعری
پی نوشت ها:

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.
۲. ابن قتیبه دینوری، امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۲۲.
۳. ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ج چهارم، ۱۳۷۱ ش، ص ۱۹۴.
۴. نصر بن مزاحم المنقری، وقعه صفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، القا، القاهرة، المؤسسة العربیه الحدیثه، الطبعة الثانیه، ۱۳۸۲، افست قم، منشورات مکتبه المرعشی النجفی، ۱۴۰۴، ص ۲۰۵.
۵. برای شرح ماجرا، ر.ک: نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص ۱۳۷ - ۱۴۰. نیز: ابن قتیبه دینوری، همان، ص ۱۴۷.
۶. ر.ک: ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ج چهارم، ۱۳۷۱ ش، ص ۲۶۶.



۷. پیشوایی، مهدی، پرسش‌ها و پاسخ‌های تاریخی، جلد دوم (درباره زندگانی معصومین از امیرالمؤمنین تا شهادت امام حسین ع)، به کوشش یدالله حاجی‌زاده، قم، نشر معارف، چاپ اول، ۱۳۹۸ ش، ص ۸۱.
۸. ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد جزری، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹ م، ج ۳، ص ۲۶۴.
۹. رک: ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد جزری، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر - دار بیروت، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م، ج ۳، ص ۲۰۱ - ۲۰۲.
۱۰. رک: ابن اثیر، همان، ص ۲۶۵.



۵. روش امیرالمؤمنین علیه السلام در تقسیم غنائم

پرسش:

شیوه امام علی علیه السلام در تقسیم غنائم، بیت‌المال و حقوق کاری افراد چگونه بود؟ آیا بین افراد بر اساس تخصص و درجه مسئولیت تفاوت قائل بودند؟

پاسخ:

مقدمه:

امام علی علیه السلام بعد از حدود ۲۵ سال از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی حکومت را به دست گرفت؛ که جامعه اسلامی در مباحث اقتصادی دچار مشکلات عدیده‌ای شده بود. همین مشکلات باعث شد که حضرت در اولین سخنانی که بعد از بیعت مردم با ایشان به‌عنوان خلیفه ایراد کردند به‌صراحت به مباحث اقتصادی و عزم جدی شان در بازگرداندن اموال بیت‌المال که به‌ناحق در دوره عثمان تصرف شده بود و به تغییر سیاست‌های غلط گذشته‌گان در چگونگی تصرف در بیت‌المال اشاره کردند. در ادامه مهم‌ترین سیاست‌های امام علی علیه السلام در تقسیم بیت‌المال بیان خواهد شد.



امام علی علیه السلام در توزیع بیت‌المال تأکید بر سیره نبی اعظم صلی الله علیه و آله داشت همین امر سبب شد تا برخی افراد که در دوره سه خلیفه نخست - بخصوص دوران عمر بن خطاب و عثمان بن عفان- با توجه به رویکرد اقتصادی تبعیض‌آمیز آنان به منافع زیادی دست‌یافته بودند دست به اعتراض و آشوب زدند. قبل از بیان سیره حضرت در توزیع بیت‌المال باید به این مطلب توجه کرد که مباحث مربوط به بیت‌المال غیر از حقوقی است که حکومت به کارگزاران اسلامی پرداخت می‌کرد چراکه کارگزاران حکومتی به حسب نوع کارشان؛ از دولت اسلامی دستمزد دریافت می‌کردند. به‌عنوان مثال قاضی و کسانی که وظیفه حفظ امنیت شهر را داشتند از جانب دولت اسلامی دستمزد می‌گرفتند. (۱) در ادامه سیاست امیرمؤمنان علی علیه السلام در توزیع بیت‌المال بیان خواهد شد.

مساوات و عدم تبعیض در تقسیم بیت‌المال:

تقسیم بیت‌المال به‌صورت طبقاتی یکی از سیاست‌های اقتصادی اشتباهی بود که از دوران خلیفه دوم شروع شد و ضربات جبران‌ناپذیری را به جامعه اسلامی وارد کرد. به وجود آمدن شکاف طبقاتی در جامعه اسلامی به‌گونه‌ای که برخی به درآمدهای گزاف دست یافتند و برخی در فقر مطلق گرفتار شدند؛ گرایش مجاهدان به امور دنیایی و زد و بندهای آن و دوری از

گرایشات معنوی و از دیگر سو گرفتار شدن جامعه اسلامی به تفکرات عصر جاهلی همچون برتری عرب بر غیر عرب و تقدم قریشی بر غیر قریشی بخشی از آفاتی بود که به واسطه این سیاست اشتباه جامعه اسلامی به آن گرفتار شدند.

امیر المؤمنین علی علیه السلام هیچ‌گاه این سیاست را تأیید نکرد و حتی بنا بر برخی نقل‌ها خلیفه دوم را از این کار منع کرد. (۲)

اما خلیفه دوم به توصیه امام علیه السلام توجهی نکرد. لذا آن حضرت یکی از کارهایی که در طول حکومت خویش سعی در اصلاح آن داشت؛ همین امر بود. حضرت با اجرای سیاست برابری افراد بدون در نظر گرفتن سوابق جهادی، وابستگی قبیلگی، حسب و نسب، رنگ و نژاد و عرب و عجم بودن افراد و بر اساس سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اموال بیت‌المال را در موارد مختلف تقسیم کرد. به‌عنوان نمونه حضرت در یکی از نخستین خطبه‌هایش به این سیاست اشاره می‌کند و در ادامه بیان می‌کنند: و چون فردا شود، ان شاء الله، نزد ما آیید. مالی پیش ماست که میانتان قسمت خواهیم ساخت، همگان حاضر گردند. عرب یا عجم، خواه حقوق‌بگیر بیت‌المال باشد یا نباشد، باید حاضر شود و کناره نگیرد. (۳)



در سخنی دیگر بیان کردند: «اموال را آن‌گونه که رسول خدا ﷺ برابر می‌بخشید، خواهم بخشید و آن را مایه فزونی دولت و شکوت توانگران نخواهم ساخت.» (۴) حضرت به کارگزارانش نیز تأکید می‌کرد که در تقسیم بیت‌المال به همین شیوه عمل کنند و از نارضایتی برخی افراد هیچ‌گونه هراس و نگرانی نداشته باشند. (۵)

حضرت در برابر پیشنهاد برخی افراد که به آن حضرت توصیه می‌کردند برای حفظ اشراف عرب و به‌منظور جلوگیری از پیوستن آن‌ها به معاویه، این افراد را بر موالی و غیر عرب ترجیح دهد؛ واکنش تند و سختی نشان دادند و بیان کردند: «مرا فرمان می‌دهید تا پیروزی را با ستم بر آنکه والی اویم، بجویم؟ به خدا این امر را تا جهان سر آید و ستاره‌ای در آسمان در پی ستاره‌ای برآید؛ نمی‌پذیرم. اگر مال از آن‌من بود، همگان را برابر می‌داشتم؛ تا چه رسد که مال، مال خداست. (۶)

شتاب در توزیع بیت‌المال:

برخلاف سیره خلیفه دوم که اموال را تا پایان سال نگه می‌داشت و به یک‌باره این اموال را تقسیم می‌کرد؛ حضرت در تقسیم بیت‌المال این امر را جایز نمی‌دانست و در سریع‌ترین وقت ممکن اموال را در بین مردم تقسیم می‌کرد. حضرت در تبیین عملکرد خود بیان کردند: «که دوستم رسول

خدا ﷺ چیزی برای فردا نگاه نمی‌داشت. ابوبکر نیز چنین می‌کرد؛ اما نظر عمر بر این استوار گشت که دفاتری بگشاید و پرداخت اموال را تا پایان سال به تأخیر افکند. ولی من چنان کنم که دوستم رسول خدا ﷺ می‌نمود.» (۷) در نقل دیگری از درباره سیره آن حضرت بیان شده است: «امام بیت‌المال را آب‌وجارو می‌زد، سپس در آن به نماز می‌ایستاد و می‌فرمود: در قیامت برایم گواهی ده که هیچ‌گاه مالی را که از آن مسلمانان است در تو زندانی نساختم.» (۸)

عدم بذل و بخشش از بیت‌المال:

همان‌طور که قبلاً بیان کردیم حضرت بارها بر این مطلب تصریح کردند که از اموال بیت‌المال چیزی به خود اختصاص نخواهند داد؛ و در تمام دوران حکومت خویش هزینه زندگی و مایحتاج خویش را از اموال شخصی خودشان تأمین کردند. (۹) علاوه بر این حضرت در طول حکومت خویش از هرگونه بذل و بخششی به افراد حتی نزدیکان خویش دوری می‌کردند.

(۱۰)



نتیجه:

امام علی علیه السلام در توزیع بیت‌المال بر سیره نبی اعظم صلی الله علیه و آله تأکید داشت. در همین راستا حضرت سیاست توزیع عادلانه بیت‌المال بدون هرگونه تبعیض را در پیش گرفت علاوه بر این حضرت بر شتاب بر توزیع بیت‌المال تأکید داشت و از هرگونه بذل و بخشش از بیت‌المال جلوگیری می‌کردند.

کلمات کلیدی:

امام علی (ع)؛ بیت‌المال؛ سیره اقتصادی.

پیشنهاد برای مطالعه بیشتر:

کتاب سیاست‌های مالی امام علی (ع) نوشته محمدحسین علی‌اکبری
انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

پی‌نوشت‌ها:

۱. در این زمینه می‌توانید مقاله ذیل را مطالعه کنید: حسن رضایی و دیگران، تأمین مالی کارگزاران در نظام اداری علوی با تأکید برنامه ۵۳ نهج‌البلاغه، حدیث و اندیشه، دوره ۱۲، ۱۳۹۶ ش، ش ۳۳.

۲. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۰۸.



۳. ابن ابی الحدید، ابوحماد عزالدین بن هبة الله (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد عبدالکریم النمری، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، ط الأولى، ۱۴۱۸ هـ، ج ۷، ص ۳۷.
۴. شیخ کلینی، الکافی، تهران، اسلامیة، ۱۳۶۲ ش، ۸ جلدی، ج دوم، ج ۸، ص ۶۰-۶۱.
۵. نهج البلاغه، نامه ۷۰؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۷.
۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.
۷. ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، الغارات، تحقیق جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ ش، ج ۱، ص ۴۷-۴۸.
۸. همان، ج ۱، ص ۴۹-۵۰؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۹.
۹. شیخ کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۰، ح ۱.
۱۰. نمونه مشهور آن درخواست عقیل برادر حضرت از امیر المومنین در جهت مساعدت و کمک بیشتر به وی از بیت المال می باشد که حضرت این درخواست را به شدیدترین وجهی رد کردند. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.



دفتر تبلیغات اسلامی
حوزه علمیه قم

اشاره کردید که چند میلیون سؤال از شما شده است، غالباً خیلی از سؤال کننده‌ها جوان‌ها و دانشجوها هستند. این کار خوبی است، البته این سستی بوده که از قبل در حوزه وجود داشته است. ممکن است یک نفر سؤال کند اما این سؤال در ذهن هزار نفر باشد توصیه من در مورد این سؤال‌ها این است که اینها را تدوین کنید، چاپ کنید و به شکل‌های خوب در اختیار جوان‌ها و دانشجوها بگذارید و بگویید این سؤال‌ها شده، جواب‌های اینها است؛ به نظر یکی از کارهای واجب این است.

